

## بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۹۷/۸/۱ (جلسه ۳۷۴)

کلام در این بود که محقق نایینی برای اثبات ترتب پنج تا مقدمه بیان فرمود. مقدمه ثالثه برای دفع اشکالات جانبی بود که بر ترتب کردند یا ممکنه بشود.

در این مقدمه ثالثه محقق نایینی فرمود عصیان شرط مقارن است نه شرط متقدم و متاخر. چون شرط متاخر را ما محال می دانیم، شرط متقدم هم از محل بحث خارج می شود. چون ترتب این است که دو تا امر در یک زمان فعلی باشد.

اگر کسی استیحا ش کرد که عصیان نمی تواند شرط باشد، اشکال ندارد. ملتزم می شیم وصف تعقب، یعنی کون المكلف ممن يعصى بعد، وصف تعقب شرط است.

خب اگر کسی بگه اگر عصیان شرط شد محذورش این است که از مورد کلام خارج میشود چون عصیان اهم موجب سقوط وجوب مهم می شود. شما میگوید عصیان شرط مهم است، خب تا عصیان نشود مهم فعلی نمی شود وقتی عصیان شد اهم از بین می رود، این که مولا دو تا امر بکند در دو زمان، امر به اهم وقتی که زمانش تمام شد، امر به اهم ساقط شد، امر به مهم بکند این که کسی اشکال نکرده، اونی که محل بحث است، این است که امر به اهم و امر به مهم در یک زمان باشد.

این بنا بر عصیان. اما اگر شما گفتید وصف تعقب شرط است باز ما میتوانیم بپذیریم که وصف تعقب اگر شرط شد، طلب الضدین نمی شود. مستشکل فکر کرد اگر وصف تعقب شرط مهم باشد طلب الضدین می شود چون الان که عصیان محقق نشده ولی وصف تعقب الان هست این موجب می شود امر به مهم فعلی بشود. از این ور امر به اهم هم که ساقط نشده چون عصیان مسقط امر به اهم است نه وصف تعقب، پس در زمانی که تعقب فعلی است هم امر به مهم هست هم امر به اهم. مستشکل می گفت این طلب الضدین است چون در یک زمان مولا دو تا امر به ضد دارد، امر به این ضد و امر به آن ضد.

این را محقق نایینی فرمود نه، اگر ما بپذیریم وصف تعقب شرط است باز طلب الضدین نمی شه، چون وصف تعقب کی فعلی می شود؟ درست الان فعلی می شود ولی در حق کسی که بعدا عصیان می کند ولی کسی که عصیان نمی کند وصف تعقب الان وجود ندارد. خب مولا میگه تو امر

به اهم و بيار، امر به اهم ميگه من و بيار. امر به مهم نميگه امر به اهم و بيار، نمى گه امر به اهم و عصيان كن . ميگه اگر خواستى در آن زمان عصيان كنى كه وصف تعقب موجود بشود من و بيار، اين دو تا امر با هم ديگه هيچ مطارده اى ندارند . هيچ تنافى ندارند .

لذا ترتيب هيچ مشكلى ندارد. عرض ما اين است كه اولاجناب محقق نايينى! ما ديروز عرض كرديم عصيان مسقط تكليف نيست كما اينكه امثال هم مسقط تكليف نيست، اينى كه ميگن عصيان مسقط تكليف است اين وهم محض است اينى كه ميگن امثال مسقط تكليف است وهم محض است، مسقط تكليف فقط يك دونه هست اون هم انتهاى امد حكم است و از بين رفتن موضوع حكم است.

اگر اين وجوب صلوات را شارع جعل مى كند يا اين جعل، مغيا است الى ان لم تأتوا بها، تا وقتى كه نياريد ، خب وقتى كه آورديد، امد حكم تمام مى شود.

يا موضوعش تمام مى شود مثل اينكه شارع وجوب صلوات را جعل کرده : اذا زالت الشمس فقد وجبت الصلاتان و انت فى وقت منهما حتى تغرب الشمس الا ان هذه قبل هذه ( خب غروب شمس كه شد موضوع تمام مى شود ، غايت حكم ميايد ، حكم برداشته مى شود.

و گرنه اگر عصيان كردى يعنى چه؟ در ازاله وقتى وجوبش فورى است عصيان مسقط نيست، وجوب فورى يعنى تا دو دقيقه ديگه ازاله كند ، خب دو دقيقه ديگه كه تمام شد مثل غروب شمس است .

بله، بعضى واجب ها وجوبش فورى است بعضى واجب ها وجوبش فورا ففورا است مثلا جواب سلام وجوبش فورى است نه فورا ففورا، تا زمانى كه عرفا بگن جواب سلام او راميدهى ، واجب است انسان جواب بده، اگر از زمان گذشت بعد از ده دقيقه ديگه سلام عيلكم لازم نيست .

پس عصيان هيچ وقت مسقط تكليف نيست. خب اقاى نايينى! شما تمام كلامت روى اين مى چرخد كه فكر كردى عصيان يك امر تدريجى است ، از يك لحظه اى شروع مى شود تا يك لحظه اى خاتمه پيدا مى كند. از لحظه اى كه شروع مى شود امر به مهم، فعلى مى شود در لحظه اى كه تمام مى شود امر به اهم ساقط مى شود لذا اين دو تا در يك زمان با هم هستند اما كى؟ از زمان شروع عصيان تا زمان انتهاى عصيان. در اين فترتى كه عصيان مى شه در واقع هم امر به مهم فعلى است هم امر به اهم، لذا داخل بحث ترتيب است .

عرض ما این است که با توجه به این نکته ای که عرض کردیم عصیان تدریجی نیست و یک امر آنی و دفعی است.

مثلا ساعت هشت و دوازده دقیقه و چهار ثانیه امد حکم تمام میشود ،خب عصیان تمام شد، اهم رفت ، مهم هم آمد. این ها دیگه تدریجی نیست اصلا محال است تکلیفی عصیانش تدریجی باشد،عقلا محال است. خلاصه این تکلیف تا یک زمانی می رسد که قابل امتثال است یک زمانی می رسد که موضوع تمام می شود وقتی موضوع تمام شد، عصیان محقق می شود وقتی این طور شد جناب محقق نایینی! چه جور ممکنه که در زمان عصیان اهم ، هم مهم فعلی باشد هم اهم فعلی باشد در آن آن عصیان، اصلا آن عصیان ، آن وهمی است، وقتی او رفت این میاد لذا اونایی که تصویر کردند ترتب را عصیان را شرط متاخر گرفتند. اگر کسی عصیان را شرط متاخر بگیرد مثل وصف تعقب، این درست است داخل محل کلام می شود اما کسی که عصیان را شرط مقارن میگیرد این باید مثل محقق نایینی تصویر کند عصیان را یک امر تدریجی. نه یک امر دفعی آنی.

و شیخ محمد علی کاظمینی در فوائد الاصول این کلمه را تصریح کرده حالا آقای خوبی در اجود این و هم فرموده ولی تصریح به این مطلب نکرده. ولی محقق کاظمینی تصریح کرده.

ش. شما گفتید اگر عصیان شرط متاخر باشد ترتب درست می شود ولی اگر شرط مقارن باشد....

ا. نه اینکه درست می شود،مقصود اینکه محل نزاع می شود .

ش. خب همان محل نزاع. اشکال این است که ما قائل به شرط مقارن بشویم باز می توانیم قائل به ترتب بشویم . یعنی در همان زمانی که عصیان آنما اتفاق می افتد مثل بیع فضولی که گفتیم یک زمان، فضولی است در آنما یک لحظه مالک می شود در این آنما می عصیان هم دو تا امر موجود است

ا. این در بحث بیع فضولی ملک تقدیری است یعنی یک آن شارع فرض می کند ملکش است. نه اینکه حقیقتا ملکش است . اونجایی که می فروشد ، فسخ می کند که اشکال کردند. مثل اینکه کسی عینی را به کسی هبه کرده بعد به دیگری عین موهوبه رامی فروشد، اونادر واقع ملکیت تقدیری است ولی عصیان تقدیری که به درد نمی خورد . امر تقدیری که به درد نمی خورد. ما در ترتب میخوایم بگیم امر به اهم فعلی است امر به مهم هم فعلی است.

خود محقق نایبینی متوجه این نکته است در ان قلت و قلت، ولی وقتی که میخواد تصویر کند عصیان را امر دفعی می گیرد. امر تدریجی میگیرد امر دفعی نمی گیرد.

خب اگر کسی بگه خیلی خب ما رفع ید کردیم، وصف تعقب، یا عصیان، شرط متاخر باشد ما که شرط متاخر را که اشکال نکردیم یا وصف تعقب را که اشکال نکردیم میگیم این طلب الضدین است آقای نایبینی!

چون الان که وصف تعقب محقق می شود در فرض عصیان آیا امر به اهم میگه من و بیار یا نمیگه من و بیار؟ میگه منو بیار چون عصیان که هنوز محقق نشده، امر هست میگه بی خود کردی، عصیان نکن، غلط کردی.

خب در همین ظرف امر به مهم هم آقای نایبینی! میگه من و بیار یا نه؟ میگه امر به مهم نمیگه عصیان بکن، راست است امر به مهم نمیگه امر به اهم را عصیان کن! چون هیچ امری آقای خوبی همانطور که فرمودی نه ایجاد موضوعش را میخواد نه انعدام موضوعش را میخواد. اما کلام این است در ظرف عصیان در فرض عصیان آیا امر به اهم میگه من و بیار امر به مهم هم میگه من و بیار خب این می شود مطارده دیگه. یعنی در یک زمان جمع بین ضدین شده.

لذا محقق خوبی به میرزای شیرازی حمله کرده. میرزا می فرماید در ترتب اگر چه دو تا امر در یک زمان فعلی است و طلب الضدین است اما چون این طلب الضدین به سوء اختیار مکلف به وجود آمده میخواست عصیان نکند، محذوری ندارد.

محقق خوبی فرموده طلب الضدین محال است چه به سوء اختیار چه به غیر سوء اختیار. در ترتب طلب الضدین نیست، مطارده نیست، یکی اش لسان اگر است.

بعد می فرماید من تعجب می کنم از میرزای شیرازی که خودش یکی از مشیّدین ارکان ترتب است چه طور اینجا فرموده در ترتب طلب الضدین هست اما طلب الضدینی است که به اختیار مکلف حاصل شده خب مکلف سوء اختیار نداشته باشد!!

میرزای شیرازی و آخوند خوب فهمیدند هر کاری کنی آقای خوبی این طلب الضدین است.

لذا این دو تا امر امکان ندارد که از طلب الضدین خارج بشه.

یکی دیگه از اشکالات جانبی که به ترتب شده این است که آقای صدر میگه اطلاق و تقیید تقابلهان ملکه وعدم ملکه است.

امر به اهم اطلاق ندارد که هم صورت عصیان را بگیرد و هم صورت امتثال را بگیرد چون امر به اهم اگر بخواد مقید بشود به عصیان می شود طلب المحال یعنی ای شخصی که میخوای عاصی باشی و متعلق امر را نیاری متعلق امر را بیار ، این نمی شود

مقید به امتثال هم نمی شود چون می شود طلب الحاصل ، ای شخصی که میخوای ماموریه را بیاری بیار ، خب وقتی تقیید محال شد ، اطلاق هم محال می شود پس هیچ تکلیفی نمی تواند اهم هم حالت امتثال را بگیرد هم حالت عصیان را.

خب شما الان میگی تکلیف اطلاق ندارد هم عصیان را بگیرد هم امتثال را بگیرد. خب وقتی امکان نداشت چطور میتوانی بگی ترتب هست در زمان عصیان اهم ، هم امر به اهم هست هم امر به مهم هست.

این فرمایش محقق صدر . یک طوری که تقریب کرده که این تقریبی که کرده این است: آمده گفته اطلاق و تقیید تقابلهان ملکه و عدم ملکه است وقتی تقیید محال شد اطلاق هم محال می شود.

محقق صدر وقتی تقریب کرده گفته اطلاق محال است تقیید محال است بعد اشکال کرده ، نمی دانم برا چی چپه کرده مطلب را ؟؟

اینی که ما تقریب کردیم تقیید محال است پس اطلاق محال است. ما اصلا امر به مهم را کار نداریم ، ما با امر به اهم کار داریم. امر به اهم درحالت عصیان اهم هست یا نیست؟ آقای نایینی می فرماید هست.

خب اشکال این است آقای نایینی ! که تقیید به عصیان محال است ، اطلاق هم محال است نه این که چون اطلاق نسبت به امتثال وعصیان محال است پس تقیید به عصیان محال است ما اصلا کاری به او نداریم . تقیید به عصیان محال است ، اطلاق هم محال است. ما بخوایم بگیریم آقای نایینی! طبق مسلک شما که تقابل بین اطلاق و تقیید ملکه وعدم ملکه است ، ترتب محال است دلیل ندارد چون امر به اهم اطلاق ندارد که هم حالت عصیان اهم را شامل بشود و هم حالت امتثال اهم را شامل شود ، به خاطر اینکه تقییدش به عصیان محال است ، تقیید به عصیان محال است اطلاق هم محال است. پاکیزه است این

اقای نایینی بنده خدا متوجه این اشکال هست. ایشان می فرماید ما مقدمه رابعه را برا همین اشکال منعقد کردیم.

پس یکی از اشکالات جانبی به ترتب این است : امر به مهم مشروط به عصیان اهم است، در فرض عصیان اهم ، امر به مهم هست خب در این ظرفی که امر به مهم هست امر به اهم چطور هست؟ خب امر به اهم هم اطلاق دارد دیگه؟ چه عاصی باشی چه عاصی نباشی؟ می فرماید چه جور اطلاق دارد؟ شما که اطلاق و تقیید را تقابلهشان را ملکه و عدم ملکه می دانید!؟!

وقتی تقابل ملکه و عدم ملکه میگیری مگر تقیید به عصیان محال نیست؟ خب اطلاقش هم محال است .

خب این اشکال را محقق نایینی متوجه است . یک جواب محقق خوینی داده بر مبنای کسانی که اطلاق و تقیید را تقابل ملکه و عدم نمی دانند، خب این محل بحث نیست ، تقیید هر جا محال شد، اطلاق ضروری می شود. تقیید به عصیان محال است اطلاقش ضروری می شود.

اما یک جواب خود محقق نایینی داد ه: مقدمه رابعه را منعقد کرده که حاصلش این است :

ما سه تا اطلاق و تقیید داریم:

یک اطلاق و تقیید لحاظی داریم و یکی ذاتی و ملاکی ، یکی هم اسمش را هیچی نگذاشته، محقق خوینی اسمش را گذاشته اطلاق ذاتی.

بی ربط هم نیست، ولی چون محقق نایینی اطلاق ذاتی را و آن دومی که نتیجه الاطلاق را اسم گذاری کرده در سوم این اسم مانده.

این مقدمه رابعه اگر حل شد اشکالی به ترتب کردند مندفع می شود .

اطلاق لحاظی چیه؟ اطلاق و تقیید نسبت به انقسامات اولیه . قیود دو قسم اند:

قیودی که چه حکم باشد چه نباشد ، تقیید تصور دارد مثل صلات با طهارت . صلات با وضو، صلات دو حصه دارد، یکی صلات با وضو، یکی صلات بی وضو، حج دو حصه دارد:

حج عن استطاعت یکی هم حج عن غیر استطاعت. این در واقع با غمض عین از حکم ووجوب شارع متصور است این دو حصه.

حالا این قیدی که با غمض عین از وجوب شارع متصور است این قید را یا شارع اخذ می کند یا اخذ نمی کند. اگر اخذ کرد می شود تقیید، اگر اخذ نکرد می شود اطلاق.

و فرموده از مولای ملتفت نسبت به انقسامات اولیه و قیودی که با غمض عین از تکلیف متصور است یا باید حکم مقید باشد یا باید مطلق باشد از ملتفت یکی از این دو تا باید قطعاً باشد.

خب این اطلاق و تقیید لحاظی است نسبت به انقسامات اولیه است این محل بحث ما نیست.

یک اطلاق و تقییدی هست نسبت به انقسامات ثانویه است مثل قصد قربت. شارع میخواد واجب کند صلات با قصد قربت را نمی شود. چون قصد قربت، قصد امر وقتی معقول است که امری باشد. با غمض عین از امر صلات با قصد امر هم بی معنا است صلات بی قصد امر هم بی معناست.

لکن نگاه می کند به غرضی که دارد به ملاکی که دارد، اگر ملاک در حصه مقیده باشد، حکم را مقید جعل می کند ولی به متمم جعل، به دو تا جعل، اگر ملاک مطلق باشد حکم را مطلق جعل می کند به متمم جعل، به دو تا جعل، که این اسمش نتیجه الاطلاق یا نتیجه التقیید است معلوم هم شد چرا میگن اطلاق ملاکی؟ چون منشأ این اطلاق ملاک مولاست. لکن این اطلاق و تقیید قطعاً به دلیل جداگانه ممکن است لذا میگیم احکام نسبت به علم و جهل مطلق اند به نتیجه الاطلاق ولی در مثل جهر و اخفات و قصر و اتمام حکم مقید به علم است، به نتیجه التقیید.

این نسبت به انقسامات ثانویه، این محل بحث نیست، درست هم هست ولی فرقی این است که آن اطلاق و تقیید اولی با یک جعل ممکن است، اطلاق و تقیید دومی قطعاً جعل متعدد میخواد، متمم جعل می خواد، دلیل جداگانه میخواد. خطاب فی حد نفسه نسبت به انقسامات ثانویه مهمل است.

یک اطلاق و تقیید قسم ثالث داریم آن اطلاق و تقیید این است که اصلاً حکم جعلش اطلاق می کند و وضعش را در این حصه، حکم جعلش اقتضا می کند این جعلش را مطلق، این اطلاق و تقیید سوم همینی است که در مقام هست، اطلاق هر حکمی نسبت به حالت عصیان و امتثال. این اطلاقش از قبیل قسم سوم است. قسم سوم این است که حکم جعل شود قطعاً جعلش مقتضی با اطلاق است نسبت به عصیان و امتثال. چون اگر مقید بشود به امتثال می شود طلب الحاصل، اگر به امتثال مقید بشود می شود طلب الحاصل، به عصیان مقید شود می شود جمع بین نقیضین، عصیان بکن و نکن.

ان قلت: عصیان و امتثال از انقسامات ثانویه است. چون تا امری نباشد عصیان و امتثال معنا ندارد. شما که گفتید در انقسامات ثانویه اصلا محال است.

می فرماید ما نسبت به عنوان عصیان و عنوان امتثال نمی گیریم به منشأ انتزاع این دو تا میگیریم. امتثال از چی انتزاع میشه؟ از وجود طبیعت در خارج. عصیان از چی انتزاع می شه؟ از ترک طبیعت در خارج.

امر مطلق است. چه وجود پیدا کند متعلق، چه وجود پیدا نکند خب وقتی این طور شد...

اشکال مستشکل این بود که امر به اهم در ظرف عصیان اهم وجود ندارد چون تقییدش به عصیان محال است، اطلاقش هم محال است.

جواب داد که این از آن اطلاق قسم ثالث است. که این جا قطعاً بایستی مطلق باشد. شارع نمی تواند تکلیفش رامقید کند به عصیان حتی به نتیجه الاطلاق نمی تواند به خلاف قصداً، شارع نمی تواند تکلیفش را مقید کند به امتثال، حتی به نتیجه الاطلاق، چون محذور طلب الحاصل یا طلب المحال یا طلب جمع بین نقیضین این دیگه با نتیجه الاطلاق و نتیجه التقیید برداشته نمی شود.

از اینجا معلوم شد که آقای نایینی نمی دانم چرا خودش را اذیت کرده. این در واقع محقق نایینی اطلاق و تقییدها را تقسیم کرده به دو قسم:

یکی اطلاق و تقییدی که تقابلهش ملکه و عدم ملکه است.

یکی اطلاق و تقییدی که تقابلهش تقابل سلب و ایجاب است که خدا رحمتش کند اسم هم برایش پیدا نکرده. چه قدر خوب بود اطلاق ذاتی را اینجا میگفت، اطلاق ملاکی را در قسم دوم می گفت البته ممکنه که چون کلمه ذاتی در اجود التقریرات است. شاید اطلاق ذاتی را برا اینجا فرموده خدا می داند!! تلخص مما ذکرناه آقای نایینی! این همه زحمت نمی خواست. می فرمودی:

اطلاق و تقیید دو قسم است:

یکی اطلاق و تقییدی که سلب و ایجاب است که اطلاق و تقییدی است که تقییدش محال است حتی به نتیجه التقیید.

یک اطلاق و تقییدی که تقابلهشان ملکه و عدم ملکه است. و در ما نحن فیه آقای مستشکل که اشکال کردی تقیید و اطلاق محال است این در صورتی درست است که اطلاق و تقیید، تقابلهشان



ملکه و عدم ملکه باشد اما تقابلهشان اگر سلب و ایجاب باشد هر جاتقیید محال شد اطلاق هم محال است.

لذا اگر ما بخوایم به آقای نایینی نسبت بدهیم آیا اطلاق و تقیید تقابلهش تقابل ملکه و عدم ملکه است یا نقیضین سلب و ایجاب است می فرماید :

اطلاق و تقیید دو قسم است: یک قسم سلب و ایجاب است

یک قسمش ملکه و عدم ملکه است

این نکته ای است که من ندیدم تا به امروز کسی به محقق نایینی نسبت بدهد. که آقای نایینی اطلاق و تقیید ها را همه را ملکه و عدم ملکه نمی داند.

خب اشکال بر طرف شد. یکی از اشکالات اساسی به ترتب این است که لازم میاد چون تقیید و اطلاق محال است پس امر به امر در حالت عصیان به اهم اطلاق ندارد از بین می رود.

از اینجا یک نکته ای شیخنا الاستاذ آقای تبریزی یک اشکالی به آقای نایینی کرده بود که : شما میفرمایید حکم نسبت به علم اطلاق ندارد، چون انقسام ثانویه است حکم نسبت به جهل هم که اطلاق ندارد چون جهل هم انقسام ثانویه است پس این حکم برای کی می ماند؟

خب این حرفها ربطی به آقای نایینی ندارد چون ایشان می فرماید حکم نسبت به عالم اطلاق ندارد کدام اطلاق ندارد؟ اطلاق لحاظی ندارد بله ندارد ، اما اطلاق ذاتی و ملاکی دارد. لذا این طور نیست بگیم این حکم نه نسبت به عالم اطلاق دارد نه نسبت به جاهل، نه مطلق است نه مقید.

و ای کاش آقای تبریزی! شما نقض می کردی به آقای نایینی این اطلاق حکم نسبت به حالت عصیان و عدم عصیان که اگر این نقض و می کردی جوابشو آقای نایینی در این صفحه داده بود. چون اونجا که شما نقض کردی واضح است جوابش اینی که اینجا اگر نقض کردی خدا رحمتش کند فرموده ما سه تا اطلاق و تقیید داریم:

یک اطلاق و تقییدهای ذاتی، لحاظی و ملاکی . یک قسم سوم که در واقع این قسم سوم یک حصه ای از قسم اول است منتها این حصه ای که از قسم اول است از آن حصه ای است که چون تقییدش محال است اطلاقش قطعاً ضروری است چون اطلاق و تقیید در این قسم بالخصوص تقابلهش تقابل نقیضین است نه ضدین.

خب البته کسی که تقابل اطلاق و تقييد را مثل ما نقيضين بدانند اصلا اين اشکالات از ريشه باطل است ، چون تقييد به عصيان محال است اطلاقش ضروري است اما کسی که اطلاق و تقييد را ملکه وعدم ملکه می داند اين جواب محقق ناييني را می طلبد.

**و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.**